

شکست‌ناپذیر: طالبان افغان، منابع اجتماعی و سازگاری نظامی

چگونه طالبان بعد از حملات 11 سپتامبر و شکست تقریبی آن‌ها دوباره موفقانه ظهور کردند؟
انعطاف‌پذیری آن‌ها ناشی از دو عامل است:
منابع اجتماعی و توانایی آنها برای سازگاری نظامی.

بررسی امنیت ملی تکراس / تئو فارل
ترجمه: حمید بامیک



پاکستان (که در آن مردان، مواد و پول با سهولت انتقال داده می‌شود)، استفاده از اردوگاه‌های پناهندگان در پاکستان به‌عنوان پایگاه‌های امن و کمک نظامی قابل توجه ارتش پاکستان بدون شک در ظهور دوباره‌ی شورشیان در افغانستان مهم بوده است. سازمان استخبارات (ISI) ارتش پاکستان در بخش تنظیم و انسجام دوباره‌ی گروه طالبان نقش مرکزی را بازی کرده و از طریق نمایندگان مخفی خود، طرفداران غیرنظامی، پیمان کاران و افسران بازنشسته در افغانستان تا حد زیادی موفق به پنهان کردن دخالت خود در درگیری‌های افغانستان شده است. آن‌عه از طالبان که با رسانه‌ها مصاحبه کرده‌اند درباره‌ی نقش پاکستان در مبارزه با طالبان محتاطانه اظهار نظر کرده‌اند. بنابراین، در خارج از دنیای استخبارات، تنها می‌توان از چشم‌انداز کمک ISI به موفقیت دوباره‌ی طالبان در افغانستان نگاه کرد. در عین حال گروه طالبان حمایت مالی قابل توجهی را از سوی شورای همکاری خلیج فارس (و از منابع مختلف در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس) و برخی کمک‌های نظامی، منابع مالی، آموزش و تجهیزات نظامی را از ایران و احتمالاً روسیه و پاکستان به‌دست می‌آورد. به گفته‌ی ستیف کول، روزنامه‌نگار، در سال ۲۰۰۸ برای ارتش آمریکا آشکار شده بود که ارتش پاکستان از آموزش و پرورش نیروهای طالبان در خاک پاکستان گرفته تا استقرار آن‌ها در افغانستان و بازگشت آن‌ها به پاکستان جهت استراحت و احیای مجدد حمایت می‌کند. آقای کول حتی یادآور می‌شود که «نیروهای ارتش پاکستان و نیروهای مرزی آن در مرز پاکستان بالای پسته‌های نیروهای آمریکایی در مرز پاکستان و افغانستان شلیک می‌کرده تا این‌که طالبان بتوانند به آسانی از خاک پاکستان وارد خاک افغانستان شوند. به هر حال، این‌که طالبان چگونه موفقانه دوباره ظهور کرده‌اند کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است. در رابطه به ریشه‌های گروه طالبان، سیاست، فرهنگ و جنگ آن‌ها قبل از سال ۲۰۰۲

دیگر مستقر بودند. با وجود تمام این توانمندی نظامی و گستردگی حمایت بین‌المللی، طالبان شکست نخوردند. این را چطور می‌شود توضیح داد؟ تا به امروز، مطالعات مربوط به جنگ عمدتاً بر عدم تلاش و مشکلات نظامی بین‌المللی با دولت افغانستان متمرکز بوده و دلایل عدم موفقیت در شکست دادن طالبان در شکست‌های رهبری و استراتژی غربی، درگیری‌ها و ناسازگاری تلاش‌های بین‌المللی و نواقص در تاکتیک‌ها و عملیات ضدشورش، گفته شده است. فساد در ادارات افغانستان به میزان قابل ملاحظه‌ی گسترش یافته و سرازیر شدن کمک‌های زیاد بین‌المللی باعث تشدید آن شده و سرانجام این روند موجب تضعیف مشروعیت و کارایی دولت و نیروهای امنیتی افغانستان شده است. بسیاری از تحلیل‌گران به حمایت پاکستان از گروه طالبان در توضیح ماندگاری و موفقیت این گروه در افغانستان، تأکید کرده‌اند. مرز طولانی و غیر قابل کنترل بین افغانستان و

برای دومین بار شهر کندز را در شمال افغانستان تصرف کردند. یک‌سال پیش از آن در ۲۰۱۶ نیز شهر کندز را تصرف کرده بودند. هم‌چنان طالبان در موقعیتی استثنایی قرار گرفته‌اند که مراکز ولایت هلمند و ارزگان در جنوب و فراه در غرب را تصرف کنند. در ماه می سال ۲۰۱۶، فرماندهی نیروهای ایالات متحده در افغانستان اظهار داشت که تنها ۶۵ درصد از ۴۰۷ ولسوالی افغانستان تحت کنترل دولت افغانستان می‌باشد. این مسأله نشان می‌دهد که طالبان بعد از شکست کامل شان دوباره موفقانه ظهور کرده‌اند. بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۶، ایالات متحده ۸۰۰ میلیارد دلار برای جنگ در افغانستان مصرف کرده و جامعه‌ی بین‌المللی حدود ۲۴۰ میلیارد پوند اضافی برای تجهیز و توان‌مندسازی نیروهای امنیتی افغانستان نیز پرداخته است. در سال ۲۰۱۰، در اوج تلاش‌های نظامی بین‌المللی در افغانستان، فقط بیش از ۱۰۰۰۰۰ نیروهای ایالات متحده و حدود ۴۰۰۰۰ نیرو از پنجاه کشور

شورش و طغیان به‌سختی خاموش می‌شود. لاقبل ظهور دوباره‌ی طالبان افغانی این مسأله را ثابت کرده است. گزارش‌های تهیه‌شده دلایل ظهور دوباره‌ی طالبان را کوتاهی در تلاش‌های کشورهای غربی و دولت افغانستان برای نابودی شورشیان و حمایت پاکستان از طالبان می‌دانند. با این حال، این گزارش‌ها افشا نمی‌کنند که چگونه طالبان توانستند زنده بمانند. با در نظرداشت بررسی تحقیقات اصلی در مورد طالبان، در این مقاله راجع به چگونگی موفقیت طالبان از طریق عوامل داخلی یعنی منابع اجتماعی که حفظ این گروه را تضمین می‌کند و توانایی گروه طالبان برای سازگاری نظامی پرداخته شده است. سقوط رژیم طالبان در افغانستان سریع و بی‌رحمانه بود. بلافاصله بعد از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده علیه القاعده و میزبان آن-طالبان- در افغانستان جنگ را شروع کرد. نیروهای طالبان در یک جنگ برق‌آسا بر اثر عملیات ویژه‌ی نیروهای هوایی ویژه‌ی آمریکا و متحدان افغان آن کشته شدند. در واقع بیشتر نیروهای طالبان توسط نیروهای هوایی ایالات متحده از بین رفتند. نیروی هوایی ایالات متحده ۱۸۰۰۰ بمب را بر پایگاه‌های طالبان در افغانستان پرتاب کرد که از آن مقدار ۱۰ هزار بمب به اهداف تعیین‌شده اصابت کرده بود. تعداد دقیق کشته‌شدگان طالبان معلوم نیست اما بر اساس یک برآورد، شمار تلفات طالبان به ۸۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ نفر تخمین زده شده است. تا اوایل سال ۲۰۰۲، موجودیت فیزیکی امارت طالبان از بین رفته بود و رهبر آن، ملا محمد عمر، به پاکستان فرار کرده بود. به هر حال، در ظرف پنج سال، طالبان مجدداً گرد هم آمدند و تعداد زیادی از آن‌ها به جنوب و شرق افغانستان بازگشتند. یک دهه پس از سقوط حکومت طالبان، دولت جدید افغانستان و حامیان غربی آن قادر به متوقف کردن شورش طالبان نشده‌اند و نفوذ طالبان به گونه‌ی پیوسته در سراسر کشور هر روز بیشتر می‌شود. در سال ۲۰۱۷، طالبان

بین سال‌های 2001 تا 2016، ایالات متحده 800 میلیارد دلار برای جنگ در افغانستان مصرف کرده و جامعه‌ی بین‌المللی حدود 240 میلیارد پوند اضافی برای تجهیز و توان‌مندسازی نیروهای امنیتی افغانستان نیز پرداخته است. در سال 2010، در اوج تلاش‌های نظامی بین‌المللی در افغانستان، فقط بیش از 100000 نیروهای ایالات متحده و حدود 40000 نیرو از پنجاه کشور دیگر مستقر بودند. با وجود تمام این توانمندی نظامی و گستردگی حمایت بین‌المللی، طالبان شکست نخوردند. این را چطور می‌شود توضیح داد؟ تا به امروز، مطالعات مربوط به جنگ عمدتاً بر عدم تلاش و مشکلات نظامی بین‌المللی با دولت افغانستان متمرکز بوده و دلایل عدم موفقیت در شکست دادن طالبان در شکست‌های رهبری و استراتژی غربی، درگیری‌ها و ناسازگاری تلاش‌های بین‌المللی و نواقص در تاکتیک‌ها و عملیات ضدشورش، گفته شده است. فساد در ادارات افغانستان به میزان قابل ملاحظه‌ی گسترش یافته و سرازیر شدن کمک‌های زیاد بین‌المللی باعث تشدید آن شده و سرانجام این روند موجب تضعیف مشروعیت و کارایی دولت و نیروهای امنیتی افغانستان شده است.

مردم برای پیوستن یا حمایت از جنبش‌های شورشی اشاره می‌کند. کمک‌های اجتماعی شامل شبکه‌های پیشین، هویت مشترک، اعتقادات مشترک و هنجارهای متقابل است. کمک‌های اجتماعی موجب همکاری و اقدام جمعی، به‌ویژه در شرایطی با هزینه‌های کوتاه‌مدت و تنها وعده‌ی سود بلندمدت می‌شود. پاول استانیلند در مطالعه‌ی مهم خود درباره‌ی انسجام سازمان‌های شورشی، نقش شبکه‌های اجتماعی قبل از جنگ را نیز برجسته می‌سازد و اشاره می‌کند که رهبران شورشی اغلب «از ساختارهای موجود که برای اقدامات جمعی و فعالیت جدید اجتماعی مناسب می‌باشد» استفاده می‌کنند. استانیلند بین دو نوع ساختار: شبکه‌های افقی و روابط عمودی - تفاوت قایل می‌شود. شبکه‌های افقی، افرادی را که ممکن است از نظر جغرافیایی پراکنده باشند، از طریق اعتقادات و ایدئولوژی مشترک یا هویت‌های حرفه‌ی پیوند می‌دهند. احزاب سیاسی یک نمونه‌ی بارز چنین شبکه‌ها می‌باشد. جنبش‌های شورشی اغلب از احزاب سیاسی تشکیل شده یا شامل آن‌ها می‌شوند. شورش شبه‌دهقانی در نپال که از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶ فعال بود و از جناح مائوئیست حزب کمونیست نپال انشعبا شده بود - می‌تواند یک مثال از چنین شبکه‌ها باشد. از سوی دیگر روابط عمودی عبارت از ارتباطات پیشین بین گروه‌های شورشی و مردم محل می‌باشد که اغلب بر اساس شبکه‌های قومی، قبیله‌ی و خانوادگی استوار است. روابط عمودی برای گروه‌های شورشی این امکان را می‌دهد که جوامع محلی را به خود متصل کنند و منابع را به نفع خودشان استخراج کرده و مردم محل را تحت کنترل خود داشته باشند. بنابراین «روابط خانوادگی و خویشاوندی» برای موفقیت ناکسالیته‌ها در بسیج پشتیبانی دهقانان برای شورش‌های مائوئیست در شرق هند بسیار مهم بود. استانیلند استدلال می‌کند که تفاوت در انسجام و انعطاف‌پذیری شورش‌ها ممکن است با میزان تفاوت در

شورشیان، استفاده از آن در مورد طالبان افغانستان و همچنین بررسی پژوهش‌های مربوط به سازگاری در جنگ می‌پردازد. همچنان از تحقیقات متذکره در مورد فعالیت‌های طالبان در افغانستان استفاده شده. بخش پایانی این مقاله به تأثیرات استراتژی جدید ایالات متحده‌ی امریکا بالای جنگ افغانستان اختصاص یافته است.

شورش و منابع اجتماعی

حتا اگر شرایط برای شورش آماده باشد ولی بازهم سازماندهی آن بسیار آسان نیست. به گفته‌ی جرمی وینستین، دانشمند علوم سیاسی، رهبران شورشی با چالش‌های متعددی روبه‌رو هستند، مثل کنترل شورشیان - به‌خصوص به‌دلیل افزایش شورشی‌ها و فراهم کردن منابع (به‌عنوان مثال، وجوه، امکانات و استخدام افراد) بدون بی‌ثبات ساختن زندگی مردم محل. بعضی از گروه‌های شورشی برای اعمال نظم و انضباط درون صفوف خود به ترور رو می‌آورند و تلاش می‌کنند که از این طریق مردم محل را مطیع خود بسازند. دولت اسلامی عراق و سوریه (ISIS) تمرین‌کننده‌ی برجسته‌ی این تاکتیک‌ها می‌باشد. حتا فجیع‌ترین نوع چنین جنبش انقلابی که همان جنبش انقلابی متحده بود که جنایاتش در سیرالئون در دهه‌ی ۱۹۹۰ شامل ربوده شدن کودکان و تبدیل آن‌ها به قاتلان سادیستی و شکنجه دادن و کشتن هزاران غیرنظامی می‌شد. مشکل استفاده از ترور به‌عنوان یک تاکتیک این است که «می‌تواند مخالفت را خنثا کند اما نمی‌تواند وفاداری و حمایت غیرنظامیان را حصول کند.» گروه‌های شورشی که می‌خواهند در جامعه برای خودشان یک پایگاه مشخص ایجاد و از آن نگهداری کنند با مقاومت سخت مردم محل مواجه می‌شوند. برای بسیاری از شورشیان، رضایت مردم نیز به اندازه‌ی اعمال جبر بالای‌شان به‌خاطر حفظ کنترل داخلی گروه و حمایت مردم محل، اهمیت دارد.

آقای وینستین به اهمیت «کمک‌های اجتماعی» در بسیج

این مقاله به بررسی تحقیقات مربوط به ریشه‌های اجتماعی شورشیان، استفاده از آن در مورد طالبان افغانستان و همچنین بررسی پژوهش‌های مربوط به سازگاری در جنگ می‌پردازد. همچنان از تحقیقات متذکره در مورد فعالیت‌های طالبان در افغانستان استفاده شده. بخش پایانی این مقاله به تأثیرات استراتژی جدید ایالات متحده‌ی امریکا بالای جنگ افغانستان اختصاص یافته است.

• حمید بامیک دانشجوی ماستری در رشته‌ی آموزش رهبری و تحلیل پالسی در دانشگاه میسوری کلمبیا است. این مقاله علاوه بر ارائه‌ی دیدگاه‌های جدید از طریق نظریه‌محور، بر تعداد زیادی از مصاحبه‌های اصلی با رهبران، مقامات و فرماندهان منطقه‌ی طالبان افغانستان اشاره می‌کند. جهت حصول اطمینان از عدم سوءاستفاده از اطلاعات مصاحبه‌شونده‌ها، پروتکل‌های دقیق بین مصاحبه‌شونده‌ها و مرکز بررسی امنیت ملی تکراس انجام شده. مطمئناً از آن‌چه که اعضای طالبان می‌گویند قابل سوال و تامل می‌باشد. در برخی موارد، مصاحبه‌شونده‌های طالبان در اظهارشان اغراق می‌کنند (مثلاً سطح حمایت عمومی از گروه طالبان در افغانستان) ناچیز نشان دادن حمایت بیرونی (مثلاً نقش استخبارات پاکستان در حمایت از گروه طالبان). برای به حداقل رساندن خطر اطلاعات نادرست که تجزیه و تحلیل را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، یافته‌های اصلی از مصاحبه‌های متعدد و در صورت لزوم با مراجعه به اسناد و نوشته‌های منتشر شده درباره‌ی طالبان، تهیه شده است. این مقاله به بررسی تحقیقات مربوط به ریشه‌های اجتماعی

کتاب‌های زیادی نوشته شده است. آقای آنتونیو جیستوسی یکی از کسانی می‌باشد که در مورد سازماندهی، فرمان‌روایی و تاکتیک‌های به‌کار گرفته شده توسط گروه طالبان پس از سال ۲۰۰۲ مطالعه کرده است. با این حال هنوز یک توضیح جامع برای انعطاف‌پذیری قابل توجه طالبان در افغانستان وجود ندارد. طالبان چگونه توانستند از زیر حملات قوی‌ترین نیروی نظامی جهان جان سالم به‌در ببرند؟

در این مقاله، من در دو حوزه‌ی تئوری مطالعات امنیتی بحث خواهم کرد: یکی درباره‌ی ریشه‌ی شورش و دیگری در سازگاری نظامی. حوزه‌ی نخست ماهیت بحرانی منابعی را در اجتماع مشخص می‌کند که انعطاف‌پذیری را برای شورش‌گران ایجاد می‌کند؛ خاصه قدرت شبکه‌های افقی در درون شورش و ارتباطات عمودی با جوامع میزبان. حوزه‌ی دوم عواملی را که برای ارتش سازگاری بیشتر با چالش‌های در حال تغییر در جنگ را مهیا می‌سازد، مشخص می‌کند. هنگامی که از تئوری مطالعات امنیتی در مورد طالبان افغانستان استفاده می‌شود، چیزی که کشف می‌شود نوعی از شورش‌گری است که دارای منابع عمیق اجتماعی می‌باشد و در طول زمان توانایی خود را برای نوآوری و سازگاری بهبود می‌بخشد. بنه‌آ هردو حوزه‌ی تئوری مطالعات امنیتی به دو عامل اشاره می‌کنند: انعطاف‌پذیری بلند و شکست‌ناپذیری توسط مبارزه‌ی نظامی. این یافته‌ها برای استراتژی دولت ترمپ که بر تشدید تلاش‌های نظامی علیه طالبان در افغانستان متمرکز است تأثیرات حیاتی دارد.

• تئو فارل استاد و رییس دپارتمنت حقوق، علوم انسانی و هنر در دانشگاه وولونگونگ استرالیا است. او قبلاً پروفیسور جنگ در دنیای مدرن و رییس بخش مطالعات جنگی در کالج کینگ لندن بود. وی یکی از اعضای آکادمی علوم اجتماعی بریتانیا می‌باشد و رییس سابق انجمن مطالعات بین‌المللی بریتانیا بود.

جریمه‌های خودسرانه اعمال می‌کردند، زمین‌های شان را غصب می‌کردند، و مردم محل را به خاطر گرفتن پول و سوءاستفاده‌ی جنسی اختطاف می‌کردند. در ولایت قندهار، در سال ۱۹۹۴، تحت رهبری ملاعمر، طالبان مسلح شدند تا امنیت و عدالت را برای مردم پشتون تأمین کنند. در طی چهار سال جنگجویان طالبان در سراسر افغانستان مستقر شدند و تمام رقبای خود را یا شکست دادند و یا با پول خریدند. تا سال ۱۹۹۸، تنها چند جبهه‌ی مقاومت باقی مانده بود، به‌ویژه اتحاد شمال که در کوه‌ها در شمال شرق افغانستان مستقر شده بودند. طالبان پس از در اختیار گرفتن کنترل کشور، امارت اسلامی افغانستان را تأسیس کردند اما به‌خاطر نداشتن بودجه‌ی کافی (با بودجه‌ی سالانه حدود ۸۰ میلیون دلار) و مهارت‌های لازمه برای اداره‌ی امور قادر به ارائه‌ی خدمات عمومی در سرتاسر افغانستان نبودند. علاوه بر این، گروه طالبان قوانین سخت و وحشیانه‌ی را بالای مردم اعمال کردند مثل جلوگیری از رفتن زنان به کار و رفتن دختران به مکاتب. براین اساس، سقوط حکومت طالبان در اواخر سال ۲۰۰۱ و اوایل سال ۲۰۰۲ توسط بسیاری از افغان‌ها مورد استقبال قرار گرفت. حکومتداری فراتر از کابل و جلوگیری از بازگشت جنگ داخلی چالشی عمده برای حکومت موقت افغانستان تحت رهبری حامد کرزی در سال ۲۰۰۲ بود. کرزی برای این که از آغاز دوباره‌ی جنگ داخلی جلوگیری کند به جنگ‌سالاران مختلف در دولت جدید افغانستان پست‌های دولتی داد. به این ترتیب، جنگ‌سالاران فاسد که در دهه‌ی ۱۹۹۰ توسط طالبان شکست خورده و از قدرت به دور مانده بودند، دوباره بعد از سقوط حکومت طالبان به‌عنوان والی، فرمانده پولیس، و فرمانده امنیه در ولایات مقرر شدند. این دفعه جنگ‌سالاران در مقام دولتی و رسمی بار دیگر اموال مردم محل را به سرقت برده و آن‌ها را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند.

در هسته‌ی جنبش طالبان یک شبکه‌ی افقی نهفته است که بر مبنای آموزش مشترک مذهبی و تجربه‌ی نظامی استوار می‌باشد و برای گروه یک ایدئولوژی و جهان‌بینی قوی و متحدکننده به ارمغان می‌آورد. جنبش طالبان در شبکه‌ی مدارس دیوبندی در پاکستان تأسیس شد و کادرهای رهبری آن در همان شبکه آموزش دیده است. هزاران مرد جوان از این مدارس برای مبارزه با شوروی در صفوف مجاهدین در دهه‌ی ۱۹۸۰ پیوستند. گروه‌های مبارزین مجاهدین با شبکه‌های بزرگتری به نام «جبهه» هر کدام به رهبری یک رهبر بزرگ که قادر به تمویل منابع نظامی‌شان از طریق دونه‌های خارجی بودند، یکجا شدند. بر اساس یک مطالعه‌ی مهم در مورد ریشه‌های طالبان، «در بیشتر قندهار، در آن زمان صدها فرمانده طالبان و ده‌ها جبهه‌ی طالب وجود داشت ... طالبان به دنبال آن بودند که خود را از دیگر گروه‌های مجاهدین تفکیک کنند چون آن‌ها تصور می‌کردند که جهادشان نسبت به جهاد مجاهدین واقعی‌تر است.»

جنگجویان طالبان جوان پیوندی قوی با جنبش و یکدیگر خود با تحمل سختی‌ها در صفوف مجاهدین ایجاد کردند.

کدام به رهبری یک رهبر بزرگ که قادر به تمویل منابع نظامی‌شان از طریق دونه‌های خارجی بودند، یکجا شدند. بر اساس یک مطالعه‌ی مهم در مورد ریشه‌های طالبان، «در بیشتر قندهار، در آن زمان صدها فرمانده طالبان و ده‌ها جبهه‌ی طالب وجود داشت ... طالبان به دنبال آن بودند که خود را از دیگر گروه‌های مجاهدین تفکیک کنند چون آن‌ها تصور می‌کردند که جهادشان نسبت به جهاد مجاهدین واقعی‌تر است.»

جنگجویان طالبان جوان پیوندی قوی با جنبش و یکدیگر خود با تحمل سختی‌ها در صفوف مجاهدین ایجاد کردند. خروج شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹ و سقوط رژیم حمایتگر شوروی در کابل سه سال بعد، باعث از بین رفتن پیوندهای مشترک که احزاب مختلف مجاهدین را با یکدیگر متحد کرده بود، گردید و جنگ داخلی به‌زودی آغاز شد. در جنوب افغانستان، جنگجویان محلی آزاد بودند. آن‌ها غیرنظامیان را شکنجه می‌کردند، بالای مردم محل

حفظ ادعاهای سیاسی یک گروه شورشی مهم باشد. هنگامی که مسأله‌ی طالبان پیش می‌آید، در این رابطه دو سوال مطرح می‌شود. اول، چقدر نقش شبکه‌های افقی و روابط عمودی در توسعه‌ی شورش طالبان پس از سال ۲۰۰۲ مهم می‌باشد؟ دوم این که چگونه طالبان بعد از سال ۲۰۰۲ در ایجاد ساختارهای دولتی و ارائه‌ی خدمات عمومی موفق بوده‌اند؟

ریشه‌های اجتماعی شورش دوباره‌ی طالبان

در هسته‌ی جنبش طالبان یک شبکه‌ی افقی نهفته است که بر مبنای آموزش مشترک مذهبی و تجربه‌ی نظامی استوار می‌باشد و برای گروه یک ایدئولوژی و جهان‌بینی قوی و متحدکننده به ارمغان می‌آورد. جنبش طالبان در شبکه‌ی مدارس دیوبندی در پاکستان تأسیس شد و کادرهای رهبری آن در همان شبکه آموزش دیده است. هزاران مرد جوان از این مدارس برای مبارزه با شوروی در صفوف مجاهدین در دهه‌ی ۱۹۸۰ پیوستند. گروه‌های مبارزین مجاهدین با شبکه‌های بزرگتری به نام «جبهه» هر

تأسیس آن‌ها توضیح داده شود و گروه‌های شورشی می‌توانند از هر دو شبکه‌ی افقی و روابط عمودی به نفع‌شان استفاده کنند.

با گذشت زمان، بسیاری از شورشیان فرایندها و ساختارهای حکومتی را برای ارائه‌ی خدمات برای غیرنظامیان در سرزمینی که تحت کنترل آن‌ها است، توسعه می‌دهند. این کار ایجاب می‌کند که گروه‌های شورشی منابعی را که ممکن است در مبارزات مسلحانه علیه‌شان داشته باشند. هم‌چنان این کار گروه‌های شورشی را مجبور می‌سازد که منافع غیرنظامیان را در نظر بگیرند حتی اگر از منافع خودشان متفاوت باشند. مواضع شورشیان جدایی‌طلبانه با انگیزه‌ی حکومت کردن واضح است زیرا آن‌ها برای دستیابی به استقلالیت مبارزه می‌کنند. اما مواضع سایر گروه‌های شورشی (به‌ویژه گروه‌های شورشی مائوئیست) فرق می‌کند چون آن‌ها به لحاظ ایدئولوژیک مستلزم کنترل مناطق و جمعیت‌هایی هستند که بالای آن کنترل دارند. برای اکثر حکومت‌های شورشی، ایجاد ابزارهایی برای نظارت بر مردم و حل‌وفصل اختلافات، در اولویت قرار دارد. ارائه‌ی سایر خدمات عمومی مانند آموزش و پرورش و مراقبت‌های بهداشتی معمولاً در درجه‌ی دوم قرار دارد. به هر حال، ایجاد حکومتداری در جامعه در درازمدت برای شورشیان جهت تداوم حمایت مردم محل حائز اهمیت است. ایجاد حکومتداری در جامعه می‌تواند به نوبه‌ی خود، منجر به اعتدال دولت‌های شورشی ایدئولوژیک شود. شورشیان صرف‌نظر از میزان و اثربخشی حکومت خود، اغلب سمبول‌های نمادین از دولت را به نمایش می‌گذارند و مثل یک دولت عمل می‌کنند. همان‌طور که زاکاریا مپیلی یادآور می‌شود، «شورشیان رفتار دولت‌مدرن را شبیه‌سازی می‌کنند و به دنبال ایجاد یک قدرت سیاسی با مشروعیت قابل مقایسه که دولت‌های ملی از آن برخوردار می‌باشند، هستند.» چنین رفتاری ممکن است در

در دوره‌ی حکومتداری حامد کرزی یک سیستم سیاسی بسته توسعه یافت که منابع دولتی عمدتاً در اختیار شبکه‌های خانوادگی و جنگسالاران گماشته شده در ادارات دولتی، قرار گرفت. بسیاری از افراد که توسط دولت به حاشیه رانده شده بود برای مبارزه با توزیع نابرابر منابع و فساد مقامات جنگسالار، به طالبان پیوستند. افراد که بالای‌شان ظلم شده بود هم با طالبان هماهنگ شدند تا حمایت شبه‌نظامیان سوءاستفاده‌جو طرفدار دولت را به‌دست آورند. در بعضی موارد، طالبان از ناراضی‌تی مردم محل از طریق حمایت بزرگان و ملاحی محلی که خواستار شورش و خاموش کردن مخالفین طالبان بودند، به‌طور ماهرانه استفاده کردند. طالبان هم‌چنان مخالفت‌های مردمی را با حضور خارجی‌های مسلح به‌وجود آوردند. بسیج کردن مردم برای مخالفت با حضور خارجی‌ها با توجه به افزایش خشم افغان‌ها نسبت به حملات شبانه‌ی ایالات متحده در خانه‌ها و هم‌چنین تلفات غیرنظامیان ناشی از حملات هوایی ایالات متحده، دشوار نبود. در رابطه‌ی خشم مردم نسبت به حملات هوایی ایالات متحده با تعداد زیادی از بزرگان قوم و روستاهای افغانستان صاحب‌ه شده مثلاً یکی از بزرگان محلی در ولایت غزنی در این رابطه اظهار داشت که «به‌دلیل ظلم و ستم امریکایی‌ها از بازگشت طالبان در منطقه ما خوشحال هستیم.» عملیات بریتانیا در ولایت هلمند که به سختی انجام شد و مردم آن‌جا وقتی فهمیدند که بریتانیا محصولات کوکنارشان را هدف قرار می‌دهد خشمگین شدند. به‌خاطری که محصولات کوکنار تأمین‌کننده‌ی اصلی معیشت اکثر مردم محل بود. بناءً عملیات بریتانیا موجب قیام مردمی در ولایت هلمند در سال ۲۰۰۷ شد. یک گروه از بزرگان محلی بعداً راجع به عملیات بریتانیا یادآور شد: «ما به این عقیده رسیدیم که بریتانیا تلاش می‌کرد ما را با گرسنگی تلف کند - آن‌ها تریاک ما را نابود کردند، اما به ما یک افغانی

را رهبری می‌کرد. گروه طالبان تعیین والی برای ولایات و ولسوال برای ولسوالی‌ها را در سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ از ولایت کندهار و هلمند شروع کرد و در سال ۲۰۰۵ برای ولایات جنوب و شرق افغانستان والی تعیین کرد. دوازده کمیته‌ی ملی در پاکستان (نظامی، سیاسی، مالی، فرهنگی، بهداشتی و غیره) تأسیس شد که هر کدام به‌طور موثر به‌عنوان ادارات دولتی در مناطق تحت کنترل طالبان فعالیت‌های‌شان را آغاز کردند.

دوباره متحد شدن جبهه‌های طالبان در جنوب افغانستان تحت رهبری شورای کویت، بیانگر یک شبکه‌ی افقی قدرتمند می‌باشد. به‌طور غیرقابل جلوگیری رقابت میان برخی از افراد ارشد طالبان و جبهه‌های تحت رهبری آن‌ها، به‌وجود آمد. به‌ویژه رقابت میان ملا بذر و ملا دادالله آغاز شد. طالبان شرقی هم‌چنین از سلطه‌ی قوم کندهاری در این جنبش خشمگین شدند که این کار منجر به ظهور دو شورای رهبری دیگر شد که با شورای کویت رقابت می‌کردند. نخستین شورای تازه ایجادشده‌ی شورای میران‌شاه بود که تحت رهبری شبکه‌ی حقانی در ماه اوت ۲۰۰۷ استقلالیت خود را از شورای کویت اعلام کرد. دومین شورای تازه ایجادشده شورای پیشاور بود که در سال ۲۰۰۹ استقلالیت خود را از شورای کویت اعلام کرد. هر دو شورا به‌طور مستقیم کنترل جبهه‌ها و رهبری مبارزات گروه خودشان را در دست گرفتند. به‌هر حال، ظهور هر دو شورا به‌طور آشکار برتریت شورای کویت را با چالش مواجه نکرد. بناءً به چالش‌نکشیدن برتریت شورای کویت به‌طور نمادین مهم و هماهنگ با ایدئولوژی طالبان بود چون این کار بر اطاعت از محوریت امیر - ملاعمر اشاره می‌کرد. هم‌چنین این کار نشان‌دهنده‌ی وفاداری اعضای گروه طالبان به ملاعمر می‌باشد. تمام اعضای طالبان بدون در نظر گرفتن این‌که در چه جبهه‌ی قرار دارند به ملاعمر وفادار بودند.

پیوندهای عمودی برای ایجاد شورش طالبان به اندازه‌ی شبکه‌های افقی اهمیت داشت.

همراه با بازگشت جنگ‌سالاران سوءاستفاده‌جو در قدرت، طالبان را مجبور ساخت که مجدداً بسیج شود. با توجه به دیدگاه چندین مصاحبه‌شونده‌ی طالبان، یکی از آن‌ها اشاره کرد: «زمانی که کرزی رییس‌جمهور شد، طالبان نمی‌جنگیدند. آن‌ها در خانه‌های خود بودند... اما زمانی که امریکایی‌ها و دولت‌های افغانستان به خانواده‌های طالبان حمله کردند و آن‌ها را مورد آزار و اذیت قرار دادند... این کار سبب شد که طالبان دوباره به مبارزه بپردازند.» در اواخر سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ گروه‌های طالبان در ولایات جنوبی ارزگان، هلمند و قندهار و ولایات شرقی پکتیا و خوست فعالیت خود را آغاز کردند.

افراد ارشد طالبان نیز در پاکستان دوباره بسیج شدند و در ماه مارچ ۲۰۰۳ سران طالبان شورای رهبری طالبان را در شهر کویته ایجاد کردند. شورای رهبری طالبان در بین طالبان به نام شورای رحمانی یاد می‌شود اما در غرب به نام شورای کویته مشهور است. در سال‌های پس از آن، طالبان دوباره موفقانه یک حکومت را در تبعید تشکیل دادند. در آن زمان طوری که ملا عمر مخفی بود و ملا عبدالغنی برادر، معاون وی شورای کویته

بناءً این کار به نوبه‌ی خود زمینه‌ی بازگشت تدریجی طالبان را در جنوب و شرق افغانستان در سال ۲۰۰۴ مساعد ساخت. به گفته‌ی یکی از بزرگان محلی ولایت هلمند: «روزبه‌روز مردم از این دولت خسته شده و از آمدن طالبان به مناطق خود استقبال می‌کردند.»

ایالات متحده در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ مذاکرات صلح با طالبان را رد کرد و کرزی نیز در طی این مدت به پیشنهاد طالبان پاسخ نداد. در عوض، نیروهای عملیات ویژه‌ی ایالات متحده، طالبان - «تروریست‌ها» - را دستگیر کرده و در بازداشتگاه‌های بگرام افغانستان و گوانتانامو نگهداری می‌کرد. بسیاری از مردم عادی، طوری که طالبان آن‌ها را غیرنظامیان محلی می‌گویند، نیز در عملیات ویژه‌ی ایالات متحده دستگیر شدند. چنان‌که مایک مارتین خاطر نشان می‌کند، امریکایی‌ها «نهمیدند که تعیین جایزه‌ی نقدی به‌خاطر دستگیری یک نفر می‌تواند موجب گردد تا مردم هر کسی را که با آن‌ها دشمنی داشته باشد و یا حتی افراد بی‌گناه را به‌حیث فرد مظنون شناخته و پول تعیین‌شده را به‌دست آورد.» بی‌عدالتی در عملیات ضدتروریستی ایالات متحده

حکومتداری فراتر از کابل و جلوگیری از بازگشت جنگ داخلی چالشی عمده برای حکومت موقت افغانستان تحت رهبری حامد کرزی در سال 2002 بود. کرزی برای این‌که از آغاز دوباره جنگ داخلی جلوگیری کند به جنگ‌سالاران مختلف در دولت جدید افغانستان پست‌های دولتی داد. به این ترتیب، جنگ‌سالاران فاسد که در دهه‌ی 1990 توسط طالبان شکست خورده و از قدرت به دور مانده بودند، دوباره بعد از سقوط حکومت طالبان به‌عنوان والی، فرمانده پولیس، و فرمانده امنیه در ولایات مقرر شدند. این دفعه جنگ‌سالاران در مقام دولتی و رسمی بار دیگر اموال مردم محل را به سرقت برده و آن‌ها را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند. بناءً این کار به نوبه‌ی خود زمینه‌ی بازگشت تدریجی طالبان را در جنوب و شرق افغانستان در سال 2004 مساعد ساخت. به گفته‌ی یکی از بزرگان محلی ولایت هلمند: «روزبه‌روز مردم از این دولت خسته شده و از آمدن طالبان به مناطق خود استقبال می‌کردند.»

به فرار بسیاری از فرماندهان دولت سایه به پاکستان شد و آن‌ها از پاکستان از طریق تلفن گروه‌های شان را در افغانستان رهنمایی و رهبری می‌کردند. این کار باعث بیشتر شدن قدرت فرماندهان محلی طالبان شد. هلمند وضع موجود را در سال ۲۰۱۱ چنین توضیح می‌دهد: «هنگامی که مردم می‌خواهند یک مسأله را حل و فصل کنند، پیش فرمانده محلی [طالبان] می‌روند. چون مردم نمی‌دانند که ولسوال کی است.»

طالبان بر مبارزات نظامی تمرکز می‌کنند، یعنی به استثنای اجرای عدالت، آن‌ها قادر به ارائه خدمات عمومی به مردم در مناطق تحت کنترل شان نیستند. این کار، همراه با افزایش شدت تنش‌ها، به مرور زمان موجب کاهش حمایت مردم از طالبان در بسیاری از مناطق افغانستان شده است. برعلاوه‌ی روستاها و گروه‌های قبیله‌یی که با طالبان متحد بودند، بسیاری از کشاورزان فقط می‌خواستند که در صلح زندگی کنند. در شرق افغانستان، طالبان بالای رفت‌وآمد غیر نظامیان محدودیت وضع کردند و از افراد محلی که مظنون و جاسوس به نظر می‌رسیدند، بازجویی می‌کردند. این کار سبب شکاف بیشتر بین طالبان و مردم شد. شورای کویت و والیان «دولت سایه» طالبان را رهبری می‌کرد تا اطمینان حاصل کند که آن‌ها اقدامات لازم را در روستاها، مانند ممنوعیت اعدام‌های خودسرانه و محدود کردن حملات به معلمان و مقامات بهداشتی انجام می‌دهند. نسخه‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۱۰ لایحه‌ی طالبان برای مردم محل این امکان را داد که اگر از طرف والیان و ولسوال‌های دولت سایه طالبان مورد آزار و اذیت قرار بگیرند و متوجه فساد آن‌ها شوند، شکایت شان را به شورای کویت ارائه کنند. در سال ۲۰۰۹ در ولسوالی سنگین ولایت هلمند دو تن از والیان طالبان تبدیل شدند؛ یکی به‌خاطر اجازه دادن به جنگ‌جویان محلی برای حمله به کشاورزان محلی که کمک‌های کشاورزی دولتی را دریافت کرده بودند و دیگری به خاطر سخت‌گیری در اجرای

دادگاه طالبان به‌طور گسترده مورد استفاده قرار می‌گرفت، زیرا در مقایسه با دادگاه‌های دولتی، دادگاه‌های طالبان عدالت را برای همه به‌طور سریع و بدون فساد تأمین می‌کنند. به گفته‌ی یکی از بزرگان محل، «طالبان می‌توانند در مدت دو یا سه ساعت اختلافات مردم را حل کند حتی اگر اختلاف‌شان بالای بیش از یک جریب زمین باشد. اما در حال حاضر در لشکرگاه، اگر شما با یک شخص بالای بیش از یک جریب زمین اختلاف داشته باشید، مجبور هستید که ۲۰ جریب زمین خود را بفروشید و پول آن را به‌خاطر حل و فصل یک جریب زمین خود به دادگاه دولتی بدهید.»

... ریشه‌های اجتماعی

طالبان

در نهایت، طالبان هرگز به‌طور کامل در بازسازی امارت اسلامی

والیان نام‌نهادشان قرار دادند. به‌هر صورت، طالبان منابع و مهارت زیادی برای شبیه‌سازی دولت نداشتند. برای بسیاری از مردم محل و فرماندهان طالبان در هلمند، ایجاد یک «دولت سایه» به‌عنوان بخش عمده‌ی تلاش‌های مبارزات طالبان پنداشته نمی‌شود. تنها خدماتی را که طالبان توانستند برای مردم محل ارائه دهند، در راستای اجرای عدالت بود. با توجه به موجودیت اختلافات زیاد در روستاها در مورد زمین، تجارت و مسائل خانوادگی تقاضای زیاد برای خدمات طالبان - اجرای عدالت وجود داشت. در ابتدا، شورای کویت تلاش کرد تا سیستم دادگاه امارت اسلامی در دهه‌ی ۱۹۹۰ را دوباره تکرار کند که شامل دادگاه‌های با درجات پایین‌تر و بالاتر داد. طالبان در هلمند توانستند یک سیستم

هم ندادند، به همین دلیل مردم تصمیم گرفتند که به طالبان بپیوندند به‌خاطری که مردم به یک نفر نیاز داشتند که از آن‌ها دفاع کند.» در واقع، بریتانیا جبران خسارات کشت کوکنار را پرداخت کرد، اما کشاورزان هیچ پولی دریافت نکردند زیرا این طرح توسط مقامات فاسد محلی تطبیق می‌شدند.

در بسیاری از نقاط افغانستان، شورش بر روی رقابت قبیله‌یی موجود ایجاد شد. یک نمونه‌ی بارز آن رقابت بین قبیله‌ی اسحاقزی در منطقه‌ی سنگین در هلمند می‌باشد. برای نسل‌ها، علی‌ز و علی‌کوزی در شمال ولایت هلمند با اسحاقزی رقابت داشتند. در دوران حاکمیت طالبان، اسحاقزی تعدادی از پست‌های کلیدی دولت، از جمله حاکمیت ولایت هلمند را در اختیار داشت. زمانی که کوزی

پیوندهای عمودی برای ایجاد شورش طالبان به اندازه‌ی شبکه‌های افقی اهمیت داشت. در دوره‌ی حکومتداری حامد کرزی یک سیستم سیاسی بسته توسعه یافت که منابع دولتی عمدتاً در اختیار شبکه‌های خانوادگی و جنگسالاران گماشته شده در ادارات دولتی، قرار گرفت. بسیاری از افراد که توسط دولت به حاشیه رانده شده بود برای مبارزه با توزیع نابرابر منابع و فساد مقامات جنگسالار، به طالبان پیوستند. افراد که بالای‌شان ظلم شده بود هم با طالبان هماهنگ شدند تا حمایت شبه‌نظامیان سوءاستفاده‌جو طرفدار دولت را به‌دست آوردند. در بعضی موارد، طالبان از نارضایتی مردم محل از طریق حمایت بزرگان و ملاهای محلی که خواستار شورش و خاموش کردن مخالفین طالبان بودند، به‌طور ماهرانه استفاده کردند.

خود در افغانستان سرمایه‌گذاری نکردند، در عوض مبارزات نظامی مقدم دانسته شد. نسخه‌ی ۲۰۱۰ قانون طالبان (لایحه) ساختار دولت سایه طالبان را در سطوح ولایتی و ولسوالی‌ها مشخص می‌کند و حتی برای انتصاب مقامات غیر طالبان مناسب است. در حقیقت، در بسیاری از موارد فرمانده محلی غیر رسمی طالبان عملاً به‌عنوان والی «دولت سایه» عمل می‌کند. طوری که یکی از بزرگان محل در موسی‌قلعه اشاره می‌کند، «در موسی‌قلعه یک ولسوال طالبان وجود داشت، اما نفوذ زیادی نداشت. برعکس بیشتر قدرت را فرماندهان که معمولاً تعداد زیادی جنگ‌جو داشتند، در اختیار داشتند.» ایالات متحده و نیروهای بین‌المللی مبارزه‌ی خود را با هدف قرار دادن رهبری طالبان تشدید کردند که منجر

دادگاه امارت اسلامی را دوباره ایجاد کنند، اما در اکثر نقاط، عدالت توسط والیان «دولت سایه»، ملاها و فرماندهان نظامی مدیریت می‌شد. به گفته‌ی توماس جانسون و متی دوپی، «سیستم عدالت»، «دولت سایه طالبان به راحتی به یکی از محبوب‌ترین و محترم‌ترین عنصر در شورش طالبان در بین روستاها، به‌ویژه در جنوب افغانستان تبدیل شد.» طالبان تحت فشار رو به افزایش عملیات نیروهای بین‌المللی (ISAF) در سال ۲۰۰۹ از یک شورش معلق به دادگاه‌های موثر جهت اجرای عدالت در هلمند تبدیل شدند. طوری که یکی از بزرگان محل می‌فرماید: «قضات پنهان می‌شوند؛ آن‌ها گاهی اوقات در خانه‌های مردم، گاهی در مساجد با مردم ملاقات می‌کنند.» به‌هرحال،

یک جنگسالار علی‌ز را به‌عنوان والی ولایت و یک جنگسالار علی‌ز را به‌عنوان رییس‌پولیس مخفی ولایت هلمند منصوب کرد، معادله‌ی رقابت بین قوم اسحاقزی و علی‌ز را تغییر داد. همان‌طور که مارتین می‌نویسد، جنگسالاران «با استفاده از مقام‌های دولتی‌شان به جمع‌آوری مالیات از قبیله‌ی اسحاقزی شروع کرده و آن‌ها را مورد آزار و اذیت قرار دادند.» یکی از علی‌کوزی‌ها در سال ۲۰۰۷ پذیرفت که «اسحاقزی هیچ گزینه‌ی جز مبارزه با آن‌ها نداشت.»

طالبان پس از گرفتن کنترل بخش قابل توجهی از مناطق افغانستان تلاش کردند تا یک امارت اسلامی را در افغانستان تأسیس کنند. برای رسیدن به این هدف، رهبران طالبان بودجه‌ی مناسبی را در اختیار

طالبان از منابع اجتماعی گسترده‌یی در ایجاد شورش پس از سال 2002 بهره بردند. آموزش مشترک، ایدئولوژی و تجربه نظامی همه دارای یک شبکه افقی قدرت‌مندی بودند که به طالبان کمک کرد تا گروه‌های جنگی خود را بسیج و انسجام جنبشی را که شامل بسیاری از جبهه‌ها و شوراهای رقیب بود، حفظ کنند. طالبان نیز قادر به توسعه و بهره‌برداری از ارتباطات عمودی با روستاهای ناراضی و قبایل محروم شده بودند؛ کاری که به این گروه کمک کرد تا مناطق روستایی را از کنترل جنگ‌سالاران طرفدار دولت خارج کند. کامیابی طالبان در این رابطه ناشی از موفقیت آن‌ها در ارائه خدمات و ایجاد ساختارهای مشروع شبیه ساختارهای دولتی می‌باشد.

جنگ استفاده شده و تجهیزات لازم برای روش‌های جدید تهیه می‌شود. دومین عامل کلیدی، تغییر و تبدیل افراد است: افراد تازه وارد در سازمان می‌توانند ایده‌های تازه را با خود بیاورند. این موضوع به خوبی در کسب و کار در آنچه در بسیاری از بخش‌ها در جوامع به نام شکار استعداد معروف است قابل درک می‌باشد. موضوع فوق در زمینه نظامی با تغییرات فرماندهی و چرخش واحدها به داخل و خارج در چارچوکات نظامی استفاده می‌شود.

در تصحیح مدل تیوری خود باید بگویم که آقای کریستن هارکنیس و مایکل هونزکر ملاحظیات سیاسی را به‌عنوان یک عامل مهم دیگر در ارتقای سازگاری نظامی می‌پندارند. پژوهشگران در بررسی ناکامی مبارزه بریتانیا بر علیه شورش در جنوب کامرون در سال‌های ۶۰-۱۹۶۰، دریافتند که «سیاستمداران بریتانیا تصمیم گرفتند که اثربخشی نظامی را برای منافع استراتژیک و سیاسی گسترده‌تر قربانی کنند.» بنابراین این کار سبب از بین رفتن سازگاری از رده پایین به رده بالا شد. تحقیقات آن‌ها اهمیت رهبری سیاسی را در تعیین اهداف کلیدی برای مبارزات نظامی برجسته می‌سازد، یعنی وضع محدودیت عملیاتی در سطح بالا و تخصیص منابع لازم برای سازگاری.

تا کنون، تحقیقات در مورد سازگاری نظامی بر حالات نیروهای مسلح، متمرکز بوده است؛ یعنی عملیات و فعالیت‌های سازمان‌های مقتدر و متمرکز استوار بر سلسله مراتب رسمی بوده و به زیرمجموعه‌های عملیاتی تقسیم می‌شوند. در

نیروهای نظامی انگیزه‌های قوی برای سازگاری را بر اساس شکست‌های خود در میدان جنگ دارند، اما بعضی اوقات نمی‌توانند بر اساس درس‌های آموخته شده در میدان جنگ عمل کنند. این مسأله به یکی دیگر از عوامل کلیدی در ادبیات سازگاری نظامی اشاره می‌کند: یعنی رهبری سازمانی مؤثر. هنگامی نوآوری‌ها می‌تواند در رده‌های پایین نظامی-مثلاً در میدان جنگ- به وجود آید که رهبران ارشد سازمان‌های نظامی از آمدن تغییرات لازم در سراسر سازمان حمایت کنند. در بعضی موارد، نوآوری‌ها از بالا به پایین به‌وجود می‌آیند. مثلاً زمانی که رهبران ارشد از تغییر سازمانی حمایت می‌کنند تا تکنولوژی جدید را در جنگ به کار گیرند و یا نظامیان درس‌های نظامی خارجی را فراگیرند یا به‌خاطر پاسخ دادن به یک خط مشی سیاسی جدید تغییرات در سازمان به‌وجود می‌آیند.

در یک مطالعه که در سال ۲۰۱۰ در مورد عملیات نظامی بریتانیا در افغانستان منتشر شد، من دو عامل کلیدی سازگاری نظامی را شناسایی کردم: اول، میزان متمرکز بودن یک سازمان است. در این‌جا متمرکز بودن سازمان به معنای برقراری تعادل درست در سازمان می‌باشد. سازگاری نظامی مستلزم تفویض صلاحیت کافی به فرماندهان در میدان جنگ می‌باشد تا آن‌ها بتوانند تاکتیک‌های جدید را امتحان کنند، به محض این‌که تاکتیک‌های کهنه بی‌اثر می‌شوند. این کار همچنان مستلزم تمرکز کافی بالای به کارگیری منابع سازمان جهت حصول اطمینان از اینکه تاکتیک‌های جدید در میدان

مسلح است که هر کدام تلاش می‌کنند دیگران را دور بیندازند. طبیعتاً جنگ ایجاب می‌کند که کسانی که در این مبارزه خونین شرکت دارند، خود را برای هماهنگی با محیط و استراتژی و تاکتیک‌های یکدیگر آماده کنند. تاریخ جنگ از نمونه‌هایی مثل چگونگی مبارزه در میدان جنگ در شرایط تحت فشار و همچنین چگونگی بهره‌گیری از فن‌آوری‌های جدید موجود، پُر است. آن دسته از نظامیانی که قادر به سازگاری سریع در میدان جنگ نمی‌باشند، در معرض خطر بیشتری قرار دارند و زود می‌فهمند که حتی اگر در میدان جنگ برنده هم شوند، برای پیروزی قیمت زیادی را پرداخت خواهند کرد. با در نظر داشت واقعیت‌های مربوط به سازگاری نظامی در میدان جنگ، سازمان‌های نظامی قادر به تغییر سریع در شیوه‌های جنگی شان نمی‌باشند. این بدان علت است که سازمان‌های نظامی از طریق آموزش، برنامه‌ریزی و تجهیزات بالای نیروهای نظامی شان سرمایه‌گذاری می‌کنند تا در میدان نبرد از روش‌های ویژه جنگ استفاده کنند. عدم توانایی در آوردن تغییرات سریع در شیوه‌های جنگ در میدان نبرد، به نوبه خود، یک شکاف را در شایستگی نظامیان ایجاد می‌کند. بدین ترتیب تغییر دادن روش‌های مبارزه در میدان جنگ برای نظامیان دشوار می‌شود. پس چگونه و چه زمانی نظامیان می‌توانند خودشان را با میدان جنگ سازگار بسازند؟ ادبیات مربوط به سازگاری نظامی «شوک شکست» را به‌عنوان یک عامل کلیدی برای آوردن تغییرات در روش‌های جنگ، مشخص می‌کند. گرچه

عدالت. طالبان همچنان برای تقویت زنجیره‌ی نظامی و نهادینه ساختن دستورالعمل‌های صادر شده توسط شورای کویته در مناطق تحت کنترل شان یک سلسله اقدامات را اتخاذ نمودند (این موضوع در بخش بعدی مورد بحث قرار می‌گیرد). با آن‌که حملات به مدارس و قتل‌های غیرقانونی در سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ کاهش یافت اما به‌طور کامل از بین نرفت.

طالبان از منابع اجتماعی گسترده‌یی در ایجاد شورش پس از سال ۲۰۰۲ بهره بردند. آموزش مشترک، ایدئولوژی و تجربه نظامی همه دارای یک شبکه افقی قدرت‌مندی بودند که به طالبان کمک کرد تا گروه‌های جنگی خود را بسیج و انسجام جنبشی را که شامل بسیاری از جبهه‌ها و شوراهای رقیب بود، حفظ کنند. طالبان نیز قادر به توسعه و بهره‌برداری از ارتباطات عمودی با روستاهای ناراضی و قبایل محروم شده بودند؛ کاری که به این گروه کمک کرد تا مناطق روستایی را از کنترل جنگ‌سالاران طرفدار دولت خارج کند. کامیابی طالبان در این رابطه ناشی از موفقیت آن‌ها در ارائه خدمات و ایجاد ساختارهای مشروع شبیه ساختارهای دولتی می‌باشد. طالبان به دنبال تشکیل مجدد امارت اسلامی در مناطقی بودند که کنترل می‌کردند و همچنان مراقب نگرانی‌های مردم محل بودند. اما توانایی گروه برای ایجاد یک حکومت به‌خاطر بروز تنش‌ها کاهش یافت. طالبان فقط قادر به اجرای عدالت بودند که توسط مردم محل مهم پنداشته می‌شد. ترویج روحیه شورش و حمایت عمومی از مهم‌ترین تبلیغاتی طالبان بود که شامل انواع مختلف از رسانه‌ها مثل مجلات جهادی، رادیو، نامه‌های شبانه و استفاده‌های ماهرانه از رسانه‌های اجتماعی می‌شد. همچنان این تبلیغات شامل روایت‌هایی می‌شد که برای افغان‌ها و پاکستانی‌ها و مخاطبان جهانی طراحی شده بود.

سازگاری نظامی در جنگ

جنگ شامل یک مبارزه‌ی پویا بین دو طرف یا بیشتر احزاب

در یک مطالعه که در سال ۲۰۱۰ در مورد عملیات نظامی بریتانیا در افغانستان منتشر شد، من دو عامل کلیدی سازگاری نظامی را شناسایی کردم: اول، میزان متمرکز بودن یک سازمان است. در این جا متمرکز بودن سازمان به معنای برقراری تعادل درست در سازمان می‌باشد. سازگاری نظامی مستلزم تفویض صلاحیت کافی به فرماندهان در میدان جنگ می‌باشد تا آن‌ها بتوانند تاکتیک‌های جدید را امتحان کنند، به محض این‌که تاکتیک‌های کهنه بی‌اثر می‌شوند. این کار همچنان مستلزم تمرکز کافی بالای به کارگیری منابع سازمان جهت حصول اطمینان از اینکه تاکتیک‌های جدید در میدان جنگ استفاده شده و تجهیزات لازم برای روش‌های جدید تهیه می‌شود. دومین عامل کلیدی، تغییر و تبدیل افراد است: افراد تازه وارد در سازمان می‌توانند ایده‌های تازه را با خود بیاورند. این موضوع به خوبی در کسب و کار - در آنچه در بسیاری از بخش‌ها در جوامع به نام شکار استعداد معروف است - قابل درک می‌باشد. موضوع فوق در زمینه نظامی با تغییرات فرماندهی و چرخش واحدها به داخل و خارج در چارچوکات نظامی استفاده می‌شود.

کشته شدند). استعمال IED در سال ۲۰۱۰ افزایش یافت مثلاً در ماه فبروری ۲۰۱۰ استفاده آن به ۶۰۰ درصد و در ماه مارچ به ۷۰۰ درصد رسید. در ابتدا، طالبان بیشتر مواد منفجره‌ی دست‌سازشان را با استفاده از ماین‌های باقی‌مانده‌ی شوروی و موادهای منفجرناشده‌ی ISAF می‌ساختند. اما برای تولید بیشتر مواد منفجره، طالبان مجبور شدند که از کود تولید شده برای ساخت مواد منفجره در پاکستان استفاده کنند. تا سال ۲۰۰۹، طالبان ۸۰ درصد از IED ها را از نوع مواد منفجره‌ی خانگی (تولیده شده در پاکستان) می‌ساختند. نیروهای غربی به حملات طالبان با جابه‌جا ساختن وسایط نقلیه‌ی زرهی با قابلیت حمل بیشتر پاسخ دادند. مواد منفجره‌ی خانگی طالبان در برابر وسایط نقلیه‌ی زرهی نیروهای غربی تقریباً بیست برابر قدرت تخریبی‌اش کمتر بود. گروه طالبان قادر به ساخت IED های با قدرت بلند که بتوانند وسایط نقلیه‌ی زرهی نیروهای غربی را از بین ببرند، نبودند. نیروهای ایالات متحده و بریتانیا هم‌چنان بیشتر بالای تشخیص توانایی‌های IED سرمایه‌گذاری کردند. طالبان محتوای مواد فلزی که در ساخت IED استفاده می‌شود را کاهش دادند تا نیروهای غربی نتوانند به آسانی آن‌ها را تشخیص دهند. تا سال ۲۰۱۱، طالبان IED را در ولایات هلمند، کندهار و خوست تولید می‌کردند. ایالات متحده

را از ایران دریافت کرده‌اند و بعضی آن‌ها می‌گویند که گروه طالبان تجهیزات نظامی را از روسیه دریافت کرده‌اند. اما مصاحبه‌شوندگان طالبان درباره‌ی این‌که آیا ارتش پاکستان از گروه طالبان حمایت می‌کند یا خیر بسیار محطاطانه صحبت می‌کنند. با وجود این، احتمال دارد که پاکستان پروسه‌ی فراهم‌سازی نوآوری‌های تکنولوژیکی و تجهیزات را برای طالبان تسهیل ساخته و طرز استفاده‌ی آن‌ها را برای گروه طالبان آموزش داده باشد. مهم‌ترین سازگاری نظامی طالبان با فن‌آوری‌های جدید، استفاده از دستگاه‌های انفجاری دست‌ساز (IED) می‌باشد. طالبان برای مدیریت این تلاش‌های جدید جهت استفاده از فن‌آوری‌های مدرن در کوپتسه و پیشاور کمیسیون‌های ماین‌سازی را ایجاد کردند. در سال ۲۰۰۶، حدود ۳۰ درصد از تلفات در اثر استفاده از دستگاه‌های انفجاری دست‌ساز (IEDs) بوده است. یک سال بعد، رقم تلفات IEDs تقریباً به ۴۰ درصد افزایش یافت. از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰، IED باعث کشته‌شدن بیش از نیمی از نیروهای ائتلاف شد. تا اواخر سال ۲۰۰۸، استفاده از IED ها در هلمند از سال قبل چهار برابر افزایش یافته بود. در تابستان سال ۲۰۰۹ استفاده از موادهای منفجره IED از ۱۰۰ درصد در یک ماه به بیش از ۴۵۰ درصد در یک ماه رسید (۸۰ درصد نیروی‌های انگلیس توسط IED

ندارند که بفهمند که آن‌ها ممکن است به دلیل نداشتن مهارت و دانش کافی با استفاده از تاکتیک‌های مدرن و ادغام فن‌آوری‌های جدید در روش‌های جنگی‌شان، دچار مشکلات و سختی شوند. بنابراین ادبیات مربوط به سازگاری نظامی در هنگام بررسی طالبان، سوالات ذیل را پیش می‌کشد: اولاً طالبان چگونه بعد از عقب نشینی‌ها، خودشان را با میدان جنگ سازگار ساختند؟ دوم، نقش رهبری طالبان - نظامی و سیاسی - در ایجاد این سازگاری چیست؟ سوم اینکه چقدر طالبان متمرکز است و چگونه ساختار سازمانی گروهی بر سازگاری نظامی آن تاثیر گذاشته است؟ و بلاخره، طوریکه طالبان رشد کرده‌اند، پس آیا شواهدی وجود دارد که نشان دهد که اندیشه‌های جدید در مورد مسایل نظامی تاثیر قابل توجهی بر طالبان داشته است؟ بر اساس مصاحبه‌های گسترده با فرماندهان و مقامات طالبان، آقای جیستو چسکی نشان می‌دهد که چگونه طالبان برعلاوه‌ی استفاده از تاکتیک‌های جدید، توانستند از «نوآوری‌های تکنولوژیکی» شامل اسلحه‌های سنگین ضدهوایی، تسلیحات سنگینی مثل هاوان، سلاح‌های ضدزره پیشرفته و تفنگ‌های تک‌تیرانداز و دستگاه‌های انفجاری دست‌ساز (IEDs) علیه نیروی‌های دولتی و خارجی در میدان‌های جنگ استفاده کنند. مصاحبه‌شوندگان طالبان اعتراف کردند که تجهیزات نظامی

واقع، ارتش‌های دولتی در سراسر جهان از زمان قرن نوزدهم از طریق فرایند شبیه‌سازی فراملی از هنجارها و شیوه‌های حرفه‌ی، ساختار سازمانی بسیار مشابه را اتخاذ کرده‌اند. به هرصورت، بازیگران نظامی غیر دولتی بیشتر ناهمگن هستند. برخی از گروه نظامیان غیر دولتی، واحدها و لباس نظامیان دولتی را به درجات متفاوت به‌خاطر نشان از وفاداری شان تقلید می‌کنند. بعضی دیگر از گروه نظامیان غیر دولتی دارای یک ساختار هیبرید (hybrid) دوگانه هستند. مثلاً تشکیل واحدهای منعکس‌کننده شرایط محلی و سلسله مراتب کمتر متمرکز و غیر رسمی که در آن قدرت اغلب از طریق شبکه‌های قبیلوی اعمال می‌شود. این تغییرات در اواخر دهه ۹۰ میلادی در نیروهای نظامی جنگ‌سالاران مهم افغانستان دیده می‌شود، به‌ویژه در ساختار و سلسله مراتب جنگجویان اسماعیل خان و نیروهای محلی و نیمه منظم جنرال عبدالرشید دوستم. در جنگ‌های عراق و افغانستان، فرماندهان نظامی ایالات متحده هنگامی که در شرایط نامساعد قرار داشتند نیاز بود تا شیوه‌های جنگی‌شان را تغییر می‌دادند، اما به‌خاطر سلسله مراتب طولانی و وسیع و ساختارهای شبکه‌ی موجود نتوانستند تغییرات لازم را در تاکتیک‌های جنگی‌شان در میدان نبرد به‌وجود آورند. بنابراین گروه‌های شورشی به راحتی از این ضعف آن‌ها استفاده کردند. بدیهی است که روش کمتر سخت‌گیرانه و سلسله مراتب غیر رسمی به گروه‌های شورشی این امکان را می‌دهد که موانع اجتماعی و سازمانی را برای آزمایش روش‌های جنگی‌شان کاهش دهند. در عین حال، همان‌طور که در بالا ذکر شد، سازگاری نظامی نیاز به ظرفیت سازمانی کافی برای شناسایی مشکلات عملیاتی و توسعه راه‌حل‌های تاکتیکی و تکنولوژیکی دارد. ارتش‌های مدرن منابع قابل توجهی را برای توسعه‌ی چنین ظرفیت‌هایی اختصاص می‌دهند در حالی که شورشیان این توانایی را

جنگ افزایش داده است. توانایی سازگاری نظامی کلید موفقیت شورش طالبان می‌باشد. طالبان تاکتیک‌های اولیه را در جنگ شوروی یاد گرفتند، مثل به تله‌انداختن مأموریت نظامی دشمن و حمله به پایگاه‌های آن‌ها، انجام حملات انتحاری در برابر توپخانه‌ها و نیروی هوایی غرب. موجودیت ساختار کمتر سختگیرانه در شبکه‌ی طالبان، توانایی این گروه را برای حملات تهاجمی و دستیابی به نتایج محسوس در میدان جنگ به میزان قابل توجهی کاهش داد. طالبان عمداً دو روش را اتخاذ کردند: روش اول - اول معرفی فرماندهی گروه‌های مبارز نسبتاً متمرکز از طریق سیستم کمیسیون‌های نظامی در سطح ولایات و کمیسیون‌های نظامی در سطح ولسوالی‌ها؛ و دوم، با روی آوردن به تاکتیک‌های چریکی و جلوگیری از جنگ مستقیم با نیروهای دشمن. روش دوم، افزایش در استفاده از مواد منفجره‌ی IED بود که به‌طور قابل ملاحظه‌ی مانع رفت‌وآمد نیروهای امنیتی بین‌المللی و افغان می‌شد.

ما می‌توانیم قدرت و انگیزه‌ی سازگاری نظامی را در سازگاری نظامی طالبان ببینیم. تلفات زیاد اعضای طالبان در میدان‌های جنگ باعث شد تا طالبان برای یافتن راه‌های جدید روی آورند تا بتوانند در مقابل نیروهای دولتی و خارجی مبارزه کنند. هنگامی که ملا ذاکر رهبری کمیسیون نظامی کوئته را در سال ۲۰۰۹ ایجاد کرد، تلاش‌های گروه طالبان برای یافتن راه‌های جدید مبارزه شدت یافت. رهبری سیاسی طالبان، طرفداران قدیمی شورای کوئته، به ذاکر و اصلاحات سازمانی‌اش علاقه‌ی نداشت، اما حمایت شورای پیشاور از ذاکر که توسط پاکستان تمویل مالی می‌شد، این اختلافات و نگرانی‌ها را از بین برد. ساختار غیرمتمرکز طالبان به فرماندهان محلی در چگونگی جنگ - مثلاً چه وقت، با کی و چگونه جنگ کنند، آزادی بیشتر داده بود. تحت رهبری ذاکر سیستم متمرکز گروه طالبان بیشتر بالای شبکه‌ی اصلی طالبان -

متمرکز بالای آموزش‌های IED، ساخت شبکه‌های انتحاری، آماده کردن انتحاری و چریک‌ها هستیم.» به گفته‌ی یکی دیگر از فرماندهان طالبان، واحدهای طالبان هر چهار ماه یکبار «۱۵ یا ۲۰» روز تمرین نظامی می‌کنند. یک مصاحبه‌شونده‌ی دیگر طالبان در ولسوالی سنگین می‌گوید که طالبان «تصمیم گرفتند مراکز آموزشی جدیدی را برای مجاهدین باز کنند.» با توجه به عملیات نظامی ارتش ایالات متحده و بریتانیا، یک مصاحبه‌شونده‌ی دیگر در این رابطه نظر متضاد و بیشتر قانع‌کننده دارد: «ما برای آموزش خود مکان امن نداریم. یک روز ما در یک منطقه آموزش می‌بینیم و روز دیگر در یک منطقه‌ی دیگری آموزش می‌بینیم.» بسیاری از مصاحبه‌شوندگان طالبان در هلمند می‌گویند که «طالبان خارجی» (طالبان پاکستانی) برای مدت یک یا دو هفته این‌جا می‌آیند تا برای شورشیان آموزش نظامی بدهند. طالبان که برای ارایه‌ی آموزش نظامی از پاکستان می‌آیند به احتمال زیاد عضو تیم‌های آموزش سیار هستند که از کوئته یا پیشاور حرکت می‌کنند و از یک روستا به روستای دیگر می‌روند. ظاهراً مشاوران نظامی پاکستان و ایران به‌طور قابل توجهی از آموزش گروه طالبان حمایت می‌کنند. تمرکز بالای آموزش گروه طالبان ظرفیت آن‌ها را در یادگیری استعمال سلاح‌های جدید و ساخت بمب‌های پیشرفته و کارگیری آن‌ها در

برای تشخیص IED و هدف قرار دادن تولید IED، وضعیت برای ایالات متحده و نیروهای بین‌المللی به تدریج بهبود یافت. تا سال ۲۰۱۱، میزان تلفات نیروهای ائتلاف که اکثراً توسط مواد منفجره IED کشته می‌شد، بیشتر از ۵۰ درصد کاهش یافت. تلفات به اثر مواد منفجره IED در سال ۲۰۱۲ به ۳۰ درصد رسید که این رقم یک کاهش قابل ملاحظه‌ی را نشان می‌داد. مأموریت ائتلاف در ماه دسامبر ۲۰۱۴ به پایان رسید. با بیرون شدن نیروهای غربی، بار جنگ با طالبان به دوش نیروهای امنیتی افغانستان افتاد. از آنجایی‌که ارتش افغانستان توانایی مبارزه با IED را نداشتند و هم‌چنان مجهز با وسایط زرهی پیشرفته نبودند، بیرون شدن نیروهای ائتلاف ارتش افغانستان را در مقابل گروه طالبان بسیار آسیب‌پذیر ساخت. بالابردن مهارت جنگی شورشیان توسط شورای پیشاور، از جمله تصویب کمیسیون‌های نظامی توسط شورای کوئته، برای بالا بردن توانایی طالبان در جهت سازگاری نظامی بسیار مهم بود. تغییر در تاکتیک‌های جنگی شورشیان یک رژیم نظامی جدید را بین گروه‌های طالبان ایجاد کرد و این روند توسط دستورالعمل‌های شورای کوئته و پیشاور تقویت می‌شد. این کار فرماندهان گروه طالبان را مجبور به آموزش و مشاوره‌ی منظم در مورد تاکتیک‌های چریکی کرد. یکی از فرماندهان طالبان در هلمند در اوایل سال ۲۰۱۲ چنین می‌گوید: «اکنون همه‌ی ما

و نیروهای ائتلاف شکار کردن سازندگان IED را در اولویت کاری‌شان قرار دادند. یک منبع طالبان به بررسی تأثیر مبارزه علیه IED به شبکه‌ی حقانی می‌گوید: طالبان تقریباً ۱۰۰ سازنده IED را در سال ۲۰۱۳ و حدود ۷۵ سازنده‌ی دیگر را در سال ۲۰۱۴ از دست دادند. با توجه به منابع طالبان، ایران برای گروه طالبان در سال ۲۰۱۰ مواد منفجره که از راه دور قادر به تخریب وسایط نقلیه‌ی زرهی نیروهای غربی بود را کمک کرد و در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ کمک‌های ایران برای این گروه در بخش مواد منفجره افزایش یافت.

چنین استفاده‌ی گسترده‌ی IED ها توسط گروه طالبان عرصه را برای رفت‌وآمد وسایط نقلیه‌ی ایالات متحده و نیروهای ائتلاف در ولایات هلمند، خوست و کندهار به‌طور فزاینده‌ی تنگ کرد. در سال ۲۰۰۷-۲۰۰۶، بریتانیا تنها دو تیم برای دفع IED در کل ولایت هلمند داشت. تا اواخر سال ۲۰۰۸ این رقم به شش تیم و تا اواخر سال ۲۰۰۹ به چهارده تیم افزایش یافت. اما هنوز هم این تیم‌ها برای دفع IED کافی نبود. یک بازنگری نظامی در مورد تهدید IED نشان می‌دهد که IED «یک ذهنیت دفاعی» را در نیروهای بریتانیایی ایجاد کرده بود که نیروهای بریتانیایی به‌طور فزاینده‌ی روی آن تمرکز کرده بودند و نمی‌توانستند به راحتی از شر آن وضعیت فرار کنند. بعد از استقرار وسایط نقلیه‌ی زرهی جدید، آموزش بهتر و تجهیزات

مهم‌ترین سازگاری نظامی طالبان با فن‌آوری‌های جدید، استفاده از دستگاه‌های انفجاری دست‌ساز (IED) می‌باشد. طالبان برای مدیریت این تلاش‌های جدید جهت استفاده از فن‌آوری‌های مدرن در کوئته و پیشاور کمیسیون‌های مابین‌سازی را ایجاد کردند. در سال ۲۰۰۶، حدود ۳۰ درصد از تلفات در اثر استفاده از دستگاه‌های انفجاری دست‌ساز (IEDs) بوده است. یک سال بعد، رقم تلفات IEDs تقریباً به ۴۰ درصد افزایش یافت. از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰، IED باعث کشته‌شدن بیش از نیمی از نیروهای ائتلاف شد. تا اواخر سال ۲۰۰۸، استفاده از IED ها در هلمند از سال قبل چهار برابر افزایش یافته بود. در تابستان سال ۲۰۰۹ استفاده از موادهای منفجره IED از ۱۰۰ درصد در یک ماه به بیش از ۴۵۰ درصد در یک ماه رسید (۸۰ درصد نیروی‌های انگلیس توسط IED کشته شدند). استعمال IED در سال ۲۰۱۰ افزایش یافت مثلاً در ماه فبروری ۲۰۱۰ استفاده آن به ۶۰۰ درصد و در ماه مارچ به ۷۰۰ درصد رسید.

کرد ... و تلاش‌های بزرگی را برای به‌دست آوردن این ابتکار روی دست خواهیم گرفت طوری که ما وارد فصل جنگ می‌شویم.» اینکه افزایش تعداد نیروهای زمینی ایالات متحده در افغانستان بتواند در سرکوب شورشیان تأثیر به‌سزایی داشته باشد خیلی دشوار می‌باشد. ارتش آمریکا برای از بین بردن گروه طالبان در اواخر سال ۲۰۰۹ و اوایل سال ۲۰۱۰ آخرین تلاش خود را کرد. این دقیقاً زمانی بود که حدود ۱۰۰ هزار نیروی ایالات متحده و حدود ۴۰ هزار نیرو از طرف شرکای ائتلاف در افغانستان حضور داشتند. نیروهای افغانستان با در نظر داشت توانایی‌هایی که تا سال ۲۰۱۰ کسب کرده بودند، به‌سختی می‌توانند جای نیروهای غربی را بعد از خروج‌شان پر کنند. در واقع، نیروهای امنیتی افغانستان از سال ۲۰۱۴ به‌بعد به‌طور مداوم در سراسر کشور میدان جنگ را باخته‌اند در حالی که طالبان در آن سال بخش‌های زیادی از خاک افغانستان را در جنوب (ولایت هلمند و ارزگان)، شرق (ولایت غزنی، وردک، کاپیسا و لوگر) و شمال (ولایت کندز) تصرف کردند. براساس گزارش بازرس ویژه‌ی آمریکا برای بازسازی افغانستان، حدود ۷۰ درصد از ۴۰۷ ولسوالی در افغانستان در اواخر سال ۲۰۱۵ تحت کنترل دولت بود. دو سال بعد این رقم به ۷۰ درصد کاهش یافت یعنی دولت افغانستان تقریباً بالای بیشتر از نصف ولسوالی‌هایش حاکمیت داشت.

خوب است که در اینجا یک درس آموزنده را از تاریخ ذکر کنیم: هنگامی که ایالات متحده در جنگ‌های پیچیده در برابر ارتش روستایی در کوریا و ویتنام زمین گیر شد، دست به حملات هوایی بزرگ برای شکستن بن‌بست زد. اما این اقدامات در هر دو جنگ موثر واقع نشد. در افغانستان، تاریخ تکرار می‌شود. در ماه دسامبر ۲۰۱۷ ژنرال جان نیکلسون، فرمانده نیروهای آمریکایی در افغانستان، اعلام کرد که یک مبارزه‌ی عمده نیروهای هوایی ایالات متحده حدود ۵۰۰ آزمایشگاه مواد

توانایی سازگاری نظامی کلید موفقیت شورش طالبان می‌باشد. طالبان تاکتیک‌های اولیه را در جنگ شوروی یاد گرفتند، مثل به تله‌انداختن مأموریت نظامی دشمن و حمله به پایگاه‌های آن‌ها، انجام حملات انتحاری در برابر توپخانه‌ها و نیروی هوایی غرب. موجودیت ساختار کمتر سختگیرانه در شبکه‌ی طالبان، توانایی این گروه را برای حملات تهاجمی و دستیابی به نتایج محسوس در میدان جنگ به میزان قابل توجهی کاهش داد.

طالبان عمداً دو روش را اتخاذ کردند: روش اول - اول معرفی فرماندهی گروه‌های مبارز نسبتاً متمرکز از طریق سیستم کمیسیون‌های نظامی در سطح ولایات و کمیسیون‌های نظامی در سطح ولسوالی‌ها؛ و دوم، با روی آوردن به تاکتیک‌های چریکی و جلوگیری از جنگ مستقیم با نیروهای دشمن. روش دوم، افزایش در استفاده از مواد منفجره‌ی IED بود که به‌طور قابل ملاحظه‌ی مانع رفت‌وآمد نیروهای امنیتی بین‌المللی و افغان می‌شد.

این فرصت را داد که برای ایجاد چالش‌های بدتر از طریق دخالت در مسیرهای تدارکاتی ایالات متحده از طریق پاکستان و افزایش حمایت از طالبان اقدام کند بناءً این کار ترمپ یک قمار بزرگ برای آمریکا است. حتی اگر ارتش پاکستان حمایت خود را از طالبان افغانستان قطع کند که بعید می‌باشد، باز هم ایالات متحده هنوز مجبور است با یک شورش که دارای ریشه‌های اجتماعی قوی و قدرت سازگاری نظامی می‌باشد، مبارزه کند. تنش بین آمریکا و پاکستان در حالی بالا می‌گیرد که استراتژی ترمپ برای تشدید نسبی تلاش‌های نظامی ایالات متحده در افغانستان با مشکل مواجه شده است. حدود ۱۱۰۰۰ سرباز آمریکایی در افغانستان مستقر هستند که ۸۴۰۰ تن از آن‌ها متعهد به حمایت از مأموریت پشتیبانی ناتو برای آموزش، مشاوره و کمک به نیروهای امنیتی افغانستان هستند. در ماه آگست ۲۰۱۷، ترمپ، اعزام ۳۹۰۰ نیرو دیگر را به افغانستان تصویب کرد. ژنرال جوزف وگل، رئیس فرماندهی مرکزی ایالات متحده، اعلام کرد که در سال ۲۰۱۸ نیروهای ایالات متحده «در عملیات تهاجمی تمرکز خواهند

پنداشته می‌شد، شکست‌ناپذیر ساخته و همه را شگفت‌زده کرده. در نهایت، شورشیان، به‌ویژه هنگامی که با قدرت بزرگ خارجی روبه‌رو می‌شوند، با استفاده از انگیزه‌ی نباید باخت، برنده می‌شوند. در واقع، شورشیان فقط نیاز دارند که برای شکار خارجی‌های مداخله‌گر کمی بیشتر انتظار بشکند تا که موقع شکار برسد. این استراتژی اساسی طالبان بوده. تحت رهبری رییس‌جمهور ترمپ، ایالات متحده تصمیم گرفت که تلاش‌های خود را در افغانستان با مبارزه علیه شورشیان دو برابر کند. یکی از عناصر استراتژی «جدید» ترمپ، برخورد سخت و قاطع با پاکستان برای شکست دادن طالبان است. به تاریخ ۱ جنوری ۲۰۱۸، رییس‌جمهور ترمپ در صفحه‌ی تیوتر خود نوشت که پاکستان با دادن «پناهگاه امن برای تروریست‌هایی که ما در افغانستان شکار می‌کنیم»، ایالات متحده را «احمق» ساخته است. نظرات او موجب توقف فوری کمک نظامی ایالات متحده به پاکستان شد. فشارهای اداره‌ی «ترمپ» بالای پاکستان - قطع کمک‌های نظامی آمریکا - به اسلام‌آباد

یعنی شبکه‌ی مادر - تمرکز داشت. این کار با گذشت زمان، گروه طالبان را قادر ساخت تا از پیشرفت تاکتیک‌های جدید، آموزش، فن‌آوری‌های جدید نظامی و ساخت بمب بیشتر بهره‌برد. سرانجام ایده‌های جدید با آمدن افراد جدید در گروه طالبان ظاهر شد: نوآوری‌های سازمانی و تاکتیکی نه‌تنها از سوی ISI پاکستان (همان‌طور که قبلاً تصور می‌شد) به گروه طالبان تجهیز و آموزش داده می‌شد بلکه هنگامی که یک جناح متزلزل حزب اسلامی در جنبش طالبان جذب شد و شورای پیشاور را تشکیل کرد، باعث آمدن تغییرات در روش‌های جنگی گروه طالبان گردید.

نتیجه‌گیری: مشکل استراتژی ایالات متحده

انعطاف‌پذیری در یک شورش اساساً توسط منابع اجتماعی و توانایی آن برای سازگاری به‌وجود می‌آید. اهمیت این عوامل در ادبیات تیوریک مرتبط با سازگاری نظامی شناخته شده و این مسأله در مورد طالبان افغانستان نیز مشهود است. گروه طالبان بر روی یک شبکه‌ی افقی قدرتمند تأسیس شد. به هر حال، طالبان توانستند از ارتباطات عمودی در روستاهای میزبان‌شان در ایجاد یک شورش پس از سال ۲۰۰۲، نیز بهره‌برند. این گروه در تلاش‌های خود برای بازسازی امارت اسلامی افغانستان موفق نبود اما توانستند که از کارآیی دادگاه‌های‌شان مشروعیت کسب کنند. طالبان نیز در عرصه‌ی فراگیری تاکتیک‌ها و فن‌آوری‌ها و همچنین در فرماندهی گروه‌های جنگجویان شورشی توانستند سازگاری نظامی پیدا کنند. پیشرفت‌های اخیر در زنجیره‌ی فرماندهی طالبان و حرفه‌ی شدن روش‌های جنگی آن‌ها تحت رهبری طالبان شرقی، هم‌چنان توانایی گروه را برای سازگاری تاکتیکی افزایش داده است. مطالعات قبلی بیشتر اهمیت حمایت خارجی از طالبان و توانایی آن‌ها برای کار در پناهگاه‌های پاکستان را برجسته کرده. ترکیبی از منابع اجتماعی گروهی، توانایی سازگاری و حمایت‌های فرامرزی، شورش طالبان را آن‌طور که ضعیف

طالبان را تضعیف می‌کنند، یعنی اطاعت از امیر. فعلاً چندین جناح در حال رقابت برای قدرت در جنبش هستند، به‌ویژه شبکه‌ی منصور که تحت نظارت اسحاق‌زی مستقر در شمال هلمند (به رهبری ملا رحیم، فرماندار طالبان هلمند) است. بنابراین، در حالی که طالبان ارتباطات عمودی قوی با جوامع روستایی دارد که از سال ۲۰۱۴ به دستاوردهای در میدان جنگ دست یافته‌اند، شبکه‌ی افقی که شورش را به هم متصل می‌کند، در حال تضعیف شدن است.

اعزام نیروهای بیشتری ایالات متحده به افغانستان احتمالاً به دستاوردهای کوتاه‌مدت میدان جنگ منجر می‌شود. مهم این است که حضور یک نیروی دریایی در هلمند از سقوط مرکز ولایت هلمند به طالبان جلوگیری می‌کند. به هر صورت، این افزایش ناچیز در سطوح مبارزات نظامی، بن‌بست استراتژیک را در افغانستان نخواهد شکست - زمانی که نیروهای نظامی عظیم ایالات متحده در سال ۲۰۱۰ نتوانستند این کار را انجام دهند. برعکس، ارسال نیروهای بیشتر و انجام حملات هوایی بیشتر ممکن است طالبان را قوی‌تر کند. در عین حال، نابود کردن امکانات پروسس و تولید مواد مخدر نه‌تنها طالبان، بلکه هر کس که در زمینه‌ی تولید تریاک مشغول به کار است، یعنی به هر کشاورز در ولایت هلمند، صدمه خواهد زد. این کار یک بار مردم محل را مجبور به پیوستن در گروه شورشیان خواهد کرد. همان‌طور که قبلاً گفتیم، تلفات غیرنظامیان و ظاهراً بی‌پروایی‌های نظامی ایالات متحده به احتمال زیاد نگرانی‌های مردم را افزایش داده و کاسه‌ی صبر آن‌ها به سر آمده است. در نهایت، تلاش ارتش آمریکا در افغانستان باعث می‌شود که نیروهای طالبان از اهداف خود پیروی کنند و متحدانه جنبش را آغاز کنند که ممکن است غیر قابل شکست باشد. اگر ایالات متحده در این رابطه دقیق عمل نکند، ممکن است حملات هوایی در افغانستان با شکست مواجه شود.

برخی از رهبران طالبان مدت‌ها این واقعیت‌ها را درک کرده‌اند و پیش‌بینی می‌کنند که طالبان تنها به‌وسیله‌ی یک توافق در مورد قدرت می‌توانند وارد دولت افغانستان شوند. این روزها مشکل اصلی طالبان، کاهش محبوبیت گروه نیست بلکه کاهش وحدت بین آن‌ها است. در ماه نوامبر سال ۲۰۱۶، آقای مایکل سمپل و من طی یک هفته با هفت عضو ارشد طالبان مصاحبه کردیم. افراد مصاحبه‌شونده شامل دو معاون سابق، یک والی سابق و دو فرمانده ارشد سابق طالبان بودند. چیزی که ما کشف کردیم ما را شگفت‌زده کرد. ما فکر می‌کردیم که اعتمادبه‌نفس

متحده بر درآمد طالبان کمتر از آن است که فرماندهان نظامی ایالات متحده ادعا می‌کنند. آقای ست جی. جونز در مقاله‌ی «در فورن افیرس (Foreign Affairs)» در ماه جنوری ۲۰۱۸ با عنوان «چرا طالبان در افغانستان برنده نمی‌شوند» استدلال می‌کند که «اگر چه طالبان توانایی شگفت‌انگیزی برای زنده ماندن و انجام حملات برجسته در شهرهایی مانند کابل داشته، امروز آن‌ها ضعیف‌تر از گذشته‌اند.» آقای جونز تا حدی درست می‌گوید. وی با اشاره به نظرسنجی‌های مختلفی که در افغانستان انجام شده می‌گوید که حمایت عمومی از طالبان به‌دلیل

مخدر طالبان در مناطق جنوب را هدف قرار داده است. بناءً رقم تعداد حملات هوایی در سال ۲۰۱۷ سه برابر بیشتر از حملات هوایی انجام شده در سال ۲۰۱۶ بود. قربانی اصلی حملات هوایی در افغانستان غیرنظامیان می‌باشند. سازمان ملل متحد گزارش داده است که در سال ۲۰۱۷، در مقایسه با سال قبل، میزان تلفات غیرنظامیان ناشی از حملات هوایی افزایش یافته است.

با وجود تلفات غیرنظامیان، ایالات متحده در حال دنبال کردن یک مبارزه‌ی حملات هوایی هدفمند می‌باشد. نیکلسون با اشاره به اینکه طالبان سالانه حدود ۲۰۰

اعزام نیروهای بیشتر ایالات متحده به افغانستان احتمالاً به دستاوردهای کوتاه‌مدت میدان جنگ منجر می‌شود. مهم این است که حضور یک نیروی دریایی در هلمند از سقوط مرکز ولایت هلمند به طالبان جلوگیری می‌کند. به هر صورت، این افزایش ناچیز در سطوح مبارزات نظامی، بن‌بست استراتژیک را در افغانستان نخواهد شکست - زمانی که نیروهای نظامی عظیم ایالات متحده در سال ۲۰۱۰ نتوانستند این کار را انجام دهند. برعکس، ارسال نیروهای بیشتر و انجام حملات هوایی بیشتر ممکن است طالبان را قوی‌تر کند. در عین حال، نابود کردن امکانات پروسس و تولید مواد مخدر نه‌تنها طالبان، بلکه هر کس که در زمینه‌ی تولید تریاک مشغول به کار است، یعنی به هر کشاورز در ولایت هلمند، صدمه خواهد زد. این کار یک بار مردم محل را مجبور به پیوستن در گروه شورشیان خواهد کرد. همان‌طور که قبلاً گفتیم، تلفات غیرنظامیان و ظاهراً بی‌پروایی‌های نظامی ایالات متحده به احتمال زیاد نگرانی‌های مردم را افزایش داده و کاسه‌ی صبر آن‌ها به سر آمده است. در نهایت، تلاش ارتش آمریکا در افغانستان باعث می‌شود که نیروهای طالبان از اهداف خود پیروی کنند و متحدانه جنبش را آغاز کنند که ممکن است غیر قابل شکست باشد. اگر ایالات متحده در این رابطه دقیق عمل نکند، ممکن است حملات هوایی در افغانستان با شکست مواجه شود.

طالبان با در نظرداشت موفقیت اخیر آن‌ها در میدانهای جنگ افزایش یافته است. در عوض، کسانی که با ما مصاحبه کردند از تخریب گسترده در جنبش و در رهبری طالبان و جنگی ظاهراً بی‌پایان حرف می‌زدند. چند تن از مصاحبه‌شوندگان به ما گفتند که بسیاری از اعضای طالبان احساس می‌کنند که پس از خروج نیروهای خارجی، جنگ دیگر جهت و هدف خود را از دست داده. ملا حبیب‌الله آخوندزاده، رهبر فعلی طالبان، بیش از حد به‌عنوان یک رهبر غیرمؤثر و بدون آن اقتدار اخلاقی که بنیانگذار گروه طالبان ملا عمر داشت، دیده می‌شود. این امر سنگ‌بنای ایدئولوژیک

ایدئولوژی افراطی، تاکتیک‌های وحشیانه و وابستگی به تجارت مواد مخدر و حمایت پاکستان، کاهش یافته است. به هر حال، آقای جونز درک نمی‌کند که رأی‌گیری درباره‌ی حمایت مردم از طالبان در افغانستان به هیچ‌وجه قابل اعتماد نیست چون دریافت دیدگاه‌های عمومی درباره‌ی طالبان در مناطق تحت کنترل طالبان بسیار دشوار است. آقای جونز استدلال می‌کند که تعداد کمی از مردم غیرپشتون، مشروعیت طالبان تحت سلطه‌ی پشتون را به رسمیت می‌شناسند و هم‌چنان جمعیت رو به افزایش شهرنشینی در افغانستان، ایدئولوژی افراطی اجتماعی طالبان را از بین می‌برد.

میلیون دالر درآمد خود را از طریق مالیات بر تجارت تریاک به‌دست می‌آورد، اعلام کرد: «ما به طالبان ضربه می‌زنیم، نقطه‌ی آسیب‌پذیری طالبان، همان امور مالی آن‌هاست.» وی افزود: «طالبان سه انتخاب دارند: صلح کردن، منزوی شدن و یا مرگ.» به گفته‌ی آقای دیوید منسفلد، تحلیلگر شناخته‌شده در تجارت تریاک افغانستان، فرماندهان نظامی ایالات متحده درباره‌ی توانایی طالبان در جمع‌آوری مالیات و میزان کشت کوکنار که در اثر حملات هوایی ایالات متحده نابود شده، بیش از حد اغراق می‌کنند. آقای منسفلد بر این عقیده است که تأثیر حملات هوایی ایالات